

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال نهم، شماره ۲۵، زمستان ۱۳۹۶

تحلیل روایی فرایند تشخیص در چارچوب نشانه - معناشناسی گفتمانی: مطالعه موردی دسته گل اثر چوبک^۱

پانته آبی ئیان^۲

حمیدرضا شعیری^۳

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۱/۱۴

تاریخ تصویب: ۹۶/۶/۱۵

چکیده

مطالعه تشخیص، امری جدای از بافت گفتمانی نیست. این فرایند، وابسته به پیوستار روایت است و اگر در شرایط گسستی و ناپیوستار مطالعه شود، معنای صادر شده از آن بدون بافت، با روند طبیعی گفتمان ارتباط مؤثر ندارد. دادن مؤلفه انسانی به غیرانسان، توصیف سنتی تشخیص است. با هدف گذر از این محدودیت، ضمن تحلیل داستانی کوتاه از چوبک با عنوان «دسته گل»، در چارچوب روش نشانه-معناشناسی گفتمانی، تمامی

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/JLR.2017.8535.1062

^۲ دکتری تخصصی زبان‌شناسی همگانی، دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران؛

nabian@srbiau.ac.ir

^۳ دانشیار و عضو هیئت علمی گروه زبان فرانسه دانشگاه تربیت مدرس تهران (نویسنده مسئول)؛

shairi@modares.ac.ir

عوامل اثرگذار در ایجاد فرایند تشخیص را مورد بررسی قرار می‌دهیم. فرض بر این است که در ایجاد فرایند تشخیص، نظام تقابلی، نظام حائلی، عامل پس‌تنیدگی و کارکرد القایی، فرایند تَنیشی، نظام فشارهای و گستره‌ای، از عوامل مهم هستند. در بُعد عاطفی گفتمان، ریتم، افعال مؤثر و نمود در شکل‌گیری فرایند تشخیص، از عوامل اثرگذار به شمار می‌روند. هدف اصلی این مقاله، بررسی و تحلیل تشخیص به‌عنوان امری فرایندی، در متن ادبی و تأثیر آن بر کارکرد نظام روایی گفتمان، در داستان کوتاه معاصر فارسی می‌باشد. این فرایند، دو سویه دارد. چنانچه روند مسیر فرایند به سوی استعلا و افزایش ابعاد انسانی باشد، به سمت تشخیص پیشینه‌ای می‌رویم و اگر روال، مسیری در جهت افت و کاهش ابعاد انسانی باشد، به سمت تشخیص کمینه‌ای هدایت می‌شویم.

واژه‌های کلیدی: نشانه-معناشناسی گفتمانی، نثر معاصر، فرایند

تشخیص، دسته گل، شخصیت بخشی، تَنیش

۱. مقدمه

تشخیص^۱، در تعاریف سنتی، بخشیدن صفات انسانی به غیرانسان توصیف می‌شود. این پژوهش، چنین تعریفی را نقض نمی‌نماید ولی گامی فراتر از این محدوده می‌گذارد تا نشان دهد تعریف تشخیص و مطالعه آن بدون در نظر گرفتن پیوستار روایی داستان، ساده‌انگارانه است. تشخیص، نوعی حربۀ گفتمانی است که گفته‌پرداز با استفاده از آن، اُبژه‌های^۲ مورد نظر در گفتمان خود را از وضعیت اُبژگانی (شیء‌شدگی) خارج می‌کند و به سوی وضعیتی متفاوت هدایت می‌کند که در این وضعیت جدید، اُبژه‌ها با تحمیل خود به کنشگر^۳، او را از وضعیت کنشی^۴ خارج می‌نمایند. در این حالت، فرایند تشخیص، سبب فعال نمودن اُبژه‌ها و منفعل نمودن کنشگران می‌گردد.

¹ personification

² subject

³ actant

⁴ enunciation

هدف از پژوهش حاضر، این است تا دریاپیم فرایند تشخیص، در چارچوب نشانه-معناشناختی گفتمانی، در داستان کوتاه فارسی، به‌عنوان یک عامل گفتمانی چگونه به امری فرایندی تبدیل می‌گردد و سبب بازتولید معنا می‌شود. همچنین شرایط زمینه‌ساز استحالهٔ اُبژه‌ها، مورد بررسی قرار می‌گیرد. فرض ما این است که در نثر داستان کوتاه فارسی، کارکردهای آیکونیک، عاطفی و هویتی در روند شکل‌گیری فرایند تشخیص، اثرگذار هستند. علاوه بر این، فرایند تشخیص، متأثر از روابط گستره‌ای^۱ و فشارهای^۲، نظام روایی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

محققین تاکنون تشخیص را، به‌عنوان یکی از صورخیال^۳، در شعر مطالعه کرده‌اند. این صنعت، به‌عنوان امری فرایندی و به‌ویژه از دیدگاه نشانه-معناشناسی گفتمانی در نثر فارسی معاصر مورد پژوهش قرار نگرفته است. با گزینش داستان دسته‌گل، اثر چوبک، از میان داستان‌های کوتاه معاصر فارسی، برآنیم تا تشخیص را به‌عنوان امری فرایندی، در نثر فارسی و در چارچوب نشانه-معناشناسی گفتمانی مورد مطالعه قرار دهیم و کارکردهای متفاوت دخیل در شکل‌گیری این فرایند را شناسایی کنیم. بررسی فرایند تشخیص، خارج از بافت گفتمان و بدون در نظر گرفتن عوامل اثرگذار بر روند شکل‌گیری آن، ناممکن است. این مقاله، تشخیص را فرایندی دو سویه، شامل تشخیص کمینه‌ای (از تشخیص افتادگی و استحاله) و تشخیص بیشینه‌ای (به تشخیص رسیدن و استعلا) می‌داند.

۲. پیشینهٔ نظری تشخیص

از جمله رویکردهای مفید در مباحث ادبی فارسی، نشانه-معناشناسی گفتمانی است. شعیری در کتاب‌های تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان (Shairi, 2006) و راهی به نشانه-معناشناسی سیال (Shairi & Vafayi, 2010) و مقالهٔ «از نشانه‌شناسی ساخت‌گرا تا نشانه-معناشناسی گفتمانی» (Shairi, 2010) به تبیین این رویکرد می‌پردازد و با تحلیل نمونه‌هایی از آثار ادبی، الگویی برای تحلیل گفتمان ارائه می‌کند.

¹ extensity

² intensity

³ image

هاتفی در رساله دکتری‌اش با عنوان *بررسی و تحلیل نشانه-معناشناختی رابطه متن و تصویر در متون ادبی* (Hatefi, 2010)، نشان می‌دهد که بسته به هرگونه تغییر جزئی در مؤلفه‌ها و عناصر متن، سرنوشت معنا تغییر می‌کند. معنا، وجهی منعطف^۱ و سیال دارد و بر جبهه‌گیری عوامل مؤثر، مبتنی است. سؤال اصلی این تحقیق این است که ارتباط میان متن کلامی و تصویر، به لحاظ نشانه-معناشناسی، در یک بافت گفتمانی، از چه شرایطی تبعیت می‌کند. همچنین، متن کلامی و تصویر چگونه در تعامل با یکدیگر، شرایط گفتمانی جدیدی ایجاد می‌کنند و چه معناهایی را تولید می‌کنند. ضمناً، ارتباط میان متن نوشتاری و تصویر نشان داده می‌شود و به چگونگی تغییر کارکردهای نشانه-معنایی و ایجاد نظام‌های گفتمانی متفاوت، توسط عناصر نوشتاری و تصویری متن، در ارتباط با یکدیگر، پرداخته می‌شود.

در مقاله «چگونگی تداوم معنا در چهل‌نامه کوتاه به همسر از نادر ابراهیمی» (Shairi & Aryana, 2012)، با رویکرد نشانه-معناشناسی، فرض بر این است که تداوم معنا، در متن مورد مطالعه، تابع کارکردهایی هستند که همواره از ویژگی‌های تَنَشی^۲، عاطفی، زیبایی‌شناختی^۳ و نمودی^۳ برخوردارند. این پژوهش، با هدف بررسی کارکردهای نشانه-معنایی در تداوم معنا در گفتمان، مطالعه معنا بدون در نظر گرفتن همه ابعاد گفتمانی را امری ناممکن نشان می‌دهد.

مقاله «تحلیل نظام بودشی گفتمان در بررسی موردی داستان *دانش آکل*» (Shairi & Kariminejad, 2013) سعی بر آن دارد تا با بهره‌گیری از رویکرد تحلیلی نشانه-معناشناسی ادبیات، به بررسی نحوه حضور کنشگران و نوع بودش آنها در جریان شکل‌گیری معنا پردازد.

مقاله «بررسی نظام عاطفی گفتمان، در شعر غزل برای گل آفتاب‌گردان، بر اساس رویکرد نشانه-معناشناختی» (Esmaili & Kanani, 2013) نشان می‌دهد که چگونه فرایند عاطفی، گفتمانی جدید ایجاد می‌کند. همچنین، چگونه «گل آفتاب‌گردان»، به منزله «من

¹ flexible
² aesthetic
³ aspectual

خردگرا»، از طریق رابطه عاطفی، احساسی، تنشی و پدیدارشناختی^۱ در گسست^۲ با خود قرار می‌گیرد، سپس از طریق مرزهای «من خردگرا» فراتر می‌رود و در پیوند با من استعلایی به شوشگر^۳ ممتاز تبدیل می‌شود. هدف این مقاله، بررسی کارکرد عاطفی گفتمان در استعلای معنا و تغییر آن به فرایندی نوظهور می‌باشد.

در مطالعات نام‌برده به بحث پویایی و سیالیت معنا تأکید شده و برخی از نکات و عوامل مذکور در آنها به‌نحوی در پژوهش حاضر مورد استفاده قرار می‌گیرند. در ادامه، پیشینه اجمالی برخی مطالعات مرتبط با تشخیص ارائه می‌گردد.

مقاله «تشخیص در شعر سلمان ساوجی» (Hemati, 2005) چگونگی به کارگیری صنعت تشخیص را مورد بررسی قرار می‌دهد. این پژوهش به حرکت و پویایی^۴ تصویرهای خیالی این شاعر می‌پردازد.

مقاله «شخصیت‌بخشی به مفاهیم انتزاعی در غزلیات شمس» (Davarpanah, 2008) پس از تعریف شخصیت‌بخشی و استعاره، مفاهیم و معانی متفاوت شخصیت‌پردازی را در دیوان کبیر بازشناسی می‌کند.

مقاله «تشخیص در اشعار شفيعی کدکنی» (Iranpoormaman, 2011) تشخیص را به‌عنوان یکی از عناصر خیال، در شعر شفيعی کدکنی بررسی می‌کند. نگارنده، ضمن پرداختن به ساختار تشخیص، عناصر سازنده آن را از نظر محتوا ارزیابی و تحلیل می‌کند.

در کتاب *زبان‌شناسی شناختی* (Dirk, 2006)، ترنر^۵ و لیکاف^۶، پس از بررسی شعرهای بسیار، به این نتیجه می‌رسند که شاعران، «مرگ» را شخصیت‌بخشی می‌کنند و به آن صفاتی چون راننده، کالسکه‌چی، عابر، خون‌آشام و ویرانگر نسبت می‌دهند. ضمناً نویسندگان، فاعلی را به‌عنوان کنشگر، در نظر می‌گیرند و به آن شخصیت می‌بخشند و به صورت استعاره‌ای عمومی با آن برخورد می‌کنند. از نظر آنان، مرگ فعالیت است که فاعلی دارد که به فعالیت و عزیمت پایان می‌دهد.

¹ phenomenological

² discontinuous

³ Subject of the act

⁴ dynamicity

⁵ Turner

⁶ Lakoff

در کتاب *قدرت شخصیت بخشی*^۱ (Walter, 2008)، ضمن توصیف ویژگی‌های تشخیص، قصد نویسندگان از به کارگیری تشخیص و چگونگی استفاده از آن در دو متن انگلیسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. هدف این کتاب، کمک به درک سهل‌تر مخاطبان در مطالعه این آثار است.

فصل نخست مقاله مستخرج از پایان‌نامه‌ای با عنوان «کاربرد تشخیص در مزرعه حیوانات اثر جورج اورول»^۲ (Khalida, 2013)، با هدف به نمایش گذاشتن کاربرد بیش از اندازه شخصیت بخشی در رمان نام‌برده، پیشینه‌ای از برخی ابزارهای زبانی، شامل استعاره، کنایه، مجاز، صنعت تشبیه و تشخیص را در بردارد. فصل دوم، به صنعت تشخیص و ویژگی‌های آن و فصل سوم، به تحلیل رمان در چارچوب مطالعات پیکره‌بنیاد اختصاص دارد. در این راستا، تلاش می‌شود تا هدف نویسنده از به کار بردن شخصیت بخشی مشخص شود. ضمناً، یافتن راهی مناسب جهت آموزش صحیح پیام‌های غیرمستقیم این رمان، از طریق تشخیص، از اهداف مهم این پژوهش می‌باشد. نتایج نیز نشان می‌دهند که جورج اورول از صنعت تشخیص بهره جسته تا فرادست‌ها، فرودست‌ها و میزان تقسیم قدرت در میان اقشار مختلف مردم در زمان انقلاب روسیه را بنمایاند (Khalida, 2013: 11).

در مجموع مشاهده می‌شود که تحقیقاتی که پیرامون تشخیص صورت گرفته‌اند، همگی به تعریف سنتی تشخیص بسنده کرده‌اند. ما در این مقاله گامی فراتر می‌نهیم تا در چارچوب نشانه-معناشناسی گفتمانی ضمن در نظر داشتن پویایی و سیالیت معنا، عوامل مؤثر را در شکل‌گیری تشخیص به‌عنوان یک امر فرایندی در نثر معاصر داستانی مد نظر بگیریم.

۳. تشخیص

در این بخش، به نگاهی اجمالی به تعاریف صنعت تشخیص می‌پردازیم. از آنجا که شخصیت بخشی، از صورخیال و تصویرسازی است، محققین، تصویر و خیال را معادل واژه ایماژ، ولی متفاوت با آن می‌دانند. تصویر کمی گسترده‌تر از خیال است زیرا بدون بهره

¹ the powers of personification

² George Orvell

گرفتن از ابزارهای علم بیان نیز می‌توان تصویر آفرید (Badvi, 1947: 134). به زعم پریمینگر (Priminger, 1969)، عمر شخصیت‌بخشی به درازای عمر آدمی است و تاریخ آن با رشد تمدن انسانی ورق می‌خورد و دستخوش دگرگونی می‌شود (Davarpanah, 2008: 298). اگر پدیده‌ای از طبیعت خطاب شود، گویی شخصی یا آدمی است که می‌شنود و پاسخ می‌دهد، از این پدیده به عنوان تشخیص یاد می‌شود (Majdi, 1974: 398). شخصیت‌بخشی نوعی زبان مجازی است که در آن، اشیا یا مجردات به گونه‌ای هستند که می‌پنداری انسانند و صفات و احساسات او را دارند (Gray, 1986: 239). نمایاندن غیر انسان یا شیء، توسط شخص ساختگی، در علم بلاغت، به عنوان تشخیص به کار می‌رود (Hamilton, 1990: 538).

بنا به تعریف متأخرین، انتزاع یک یا چند خصوصیت از یک شیء، تشخیص است. شخصیت‌بخشی به عنوان گونه‌ای از گفتار، تعاریف کم و بیش یکسانی دارد که همان شخصیت دادن به پدیده‌ای یا اموری معنوی و نسبت دادن صفات انسانی به اشیا بی‌جان یا حیوانات است (Cuddon, 1992: 501). شخصیت‌بخشی از زیباترین گونه‌های صورخیال است (Shafikadkani, 1992: 149).

تشخیص، بخشیدن خصایص انسانی است به چیزی که انسان نیست یا بخشیدن صفات انسانی و احساس انسانی به چیزهای انتزاعی محسوب می‌شود که از آن در ادبیات اروپایی با عنوان شخصیت‌بخشی و ویویدنس^۱ تعبیر می‌کنند (Madi, 1993: 397). آسیابادی شخصیت‌بخشی را یک فرایند ذهنی می‌داند که براساس آن انسان ویژگی‌ها و خصایص انسانی خود را به اشیا و امور طبیعی نسبت می‌دهد (Asiabadi, 2007: 117).

در کتاب‌های بیان، مدخلی به این صنعت اختصاص نیافته ولی در دوره معاصر، برخی از محققان، تحت تأثیر بلاغت غرب، ضمن معرفی آن به بحث و نقادای مختصر درباره آن می‌پردازند. از جمله این پژوهشگران، شفیع کدکنی در کتاب صورخیال در شعر فارسی (Shamisa, 1995: 159) و میرجلال‌الدین کزازی در کتاب بیان، زیبایی‌شناسی سخن پارسی (Kazazi, 2003: 127)

¹ vividness

۳۲ / تحلیل روایی فرایند تشخیص در چارچوب نشانه - معناشناسی گفتمانی: مطالعه موردی دسته گل اثر چوبک درباره آن بحث می کنند. پیرین^۱ (Perine, 1974)، در کتاب ادبیات شعر و عناصر آن، سخنانش را درباره التفات^۲ از تشخیص آغاز می کند و آن را «نسبت دادن مشخصه های انسانی به حیوان، شیء، یا اندیشه» تعریف می نماید.

۴. تشخیص از دیدگاه نشانه - معناشناسی گفتمانی

نشانه-معناشناسی گفتمانی تأکید دارد که گفتمان امری فرایندی است که سبب استحاله معنا و تعریف کارکردی متفاوت برای روایت می گردد. بر همین اساس وجود تشخیص، در فرایندی گفتمانی سبب می گردد تا نظام کنشی گفتمان دچار استحاله گردد و به سوی نظامی شوشی^۳ حرکت کند. بنابراین، باید دید این استحاله چگونه در متن مورد نظر تحقق می یابد و شرایط عبور به سوی معناهایی گسترده ای و یا فشاره ای را فراهم می کند. با توجه به متن مورد مطالعه، دریافتیم که تشخیص در چارچوب نشانه-معناشناسی گفتمان، به عناصری چون تعلیق کنش و عبور به جریان شوش محور، با توجه به تغییر روابط فشاره ای و گسترده ای متمرکز است. اینک باید بینیم چگونه چنین تغییری می تواند نظام روایی را تحت تأثیر قرار دهد و منجر به بازسازی معنا و تعریف جدیدی از تشخیص در مطالعات ادبی گردد.

وجود محور فشاره ای یا ویژگی های عاطفی و محور گسترده ای یا ویژگی های شناختی در تعامل با بنیان های حسی- ادراکی سبب شکل گیری فضای تنشی گفتمان می شود و فضای تنشی گفتمان، به شکل گیری فضای اعتباری آن منجر می شود (Poushane, 2013: 473).

نشانه در این چارچوب، گونه ای منعطف، سیال، پویا، تغییرپذیر^۴، متکثر و چندوجهی^۵ است. نشانه-معناشناسی با در نظر گرفتن نشانه ها در ارتباطی خاص و چند گونه با یکدیگر، در نظامی فرایندی که منجر به تولید معنا و پویایی و تکثیر آن می شود، مطالعه نشانه ها را از حصر روابط تقابلی سوسوری آزاد و معنا را از شکل مکانیکی و منجمد خود رها می کند.

¹ Perrine

² intentionality

³ etat

⁴ variable

⁵ multifaceted

مطالعات گِرماس^۱، معناشناس^۲ فرانسوی، در شکل‌گیری نظام روایی گفتمان بسیار قابل توجه است. او با الگو قرار دادن ولادمیر پراپ^۳ در شناسایی عناصر اصلی روایت و یافتن یک مدل مشترک روایی، در قصه‌های عامیانه، سعی دارد یک الگوی منسجم و نظام مند در مطالعه روایت و داستان ارائه دهد (Ayati, 2014: 106). اما روایت تنشی سیر جریان معنا را از فضای روایی خطی به فضای هم آمیخته و کنشی - شوشی منتقل می‌کند. فضای تنشی فضایی است که از دو منطقه فشاره‌ای و گستره‌ای تشکیل شده است. منطقه فشاره‌ای منطقه‌ای شوشی است که سوگیری آن بر درونه‌های عاطفی حضور سوژه متمرکز است؛ در حالی که منطقه گستره‌ای منطقه‌ای است که سوگیری آن بر دنیای بیرونی، کمی و شناختی متمرکز است. در منطقه گستره‌ای، اگر گستره فضای تنشی، محدود و تقلیل یافته باشد ما با وضعیت متمرکز گستره‌ای مواجه هستیم؛ ولی اگر گستره فضای تنشی نامحدود و متکثر باشد، ما با وضعیت بسط یافته / بسیط مواجه هستیم.

در نظام تنشی فشاره‌ای، اگر فضای تنشی بسیار قدرتمند و پرانرژی باشد، سوگیری تنشی مبتنی بر قوی بودن درونه عاطفی است؛ اما اگر سوگیری تنشی بافت عاطفی مواجه بوده و کم انرژی باشد، فضای تنشی هم ضعیف است. به همین دلیل ما در یک نظام بیناوابسته قرار می‌گیریم.

۵. خلاصه داستان دسته گل

هفته‌هاست که رئیس متکبر و خودخواه اداره‌ای، که از هیچ ظلمی در حق زیردستانش کوتاهی نمی‌کرد، نامه‌های تهدیدآمیزی دریافت می‌کند. در نامه سوم، نویسنده نامه به توضیح جزئیات صحنه قتل رئیس می‌پردازد. رئیس به شدت سردرگم می‌شود و رعب و وحشت در تمام افکار وی سایه افکن می‌شود. یکی دو روز خود را در خانه حبس می‌کند. روزی که برای تحویل استعفانامه‌اش به اداره می‌رود، صدای ترقه‌ای در خیابان می‌پیچد. این صدا باعث سکتته او می‌شود و می‌میرد.

¹ Greimas

² semiologist

³ Vladimir Propp

نمونه ۱: نامه سر بسته را با همان خطی که می‌شناخت، روی میز گذاشته بود. (...), این سومین نامه‌ای بود که در این دو هفته اخیر به دست او رسیده بود و مضمونش را خیلی خوب می‌توانست حدس بزند چیست. نامه تو یک پاکت مفلوک پاکتچی، ساخت بازار بین‌الحرمین، خوابیده بود و او می‌دانست که تا به پاکت دست بزند، چسبش از هم می‌رود و دهن باز می‌کند. دو تا پاکت قبلی هم همین جور بود (Choobak,2007:33).

۶. نظام تقابلی، فرایند تَنبِشی و فرایند تشخیص

گفته‌روایی یا کنشی فرایندی است که به واسطه نتیجه‌اش، با تغییر از وضعیتی به وضعیتی ثانوی اهمیت می‌یابد ولی گفتمان عاطفی نه از دیدگاه فرایندی که حاصل آن تغییر است بلکه به واسطه فرایندی که محل حاضر سازی و به صحنه کشیدن رخدادها است، مهم می‌نماید (Shairi,2006:166). عناصر عاطفی گفتمان، تحت تأثیر دو ویژگی اجتناب‌ناپذیر زبانی قرار دارند. یکی، افعال مؤثر یا وجهی و دیگری تَنبِش‌ها که خود شامل رابطه هم‌تنیده گستره‌ها و فشاره‌های زبانی هستند (Shairi,2006:166). از نظر گرمس، تعامل گفتمانی، به آشکار سازی جنبه پنهان زبان کمک می‌کند. شوشگر نیز حالت یا وضعیتی را از خود بروز می‌دهد. این حالت می‌تواند عاطفی یا زیبایی‌شناختی باشد (Greimas,2011:32). برخلاف کنشگر که در وضعیتی فعال قرار می‌گیرد و عملی را بر عهده می‌گیرد که او را با دنیای بیرونی مرتبط می‌کند، شوشگر با وضعیت یا حالتی درونی مواجه می‌شود، اگرچه عامل بیرونی سبب چنین وضعیتی شده باشد (Fazeli & Alizade,2016:210). کم‌ترین اختلاف پتانسیل در فضای تَنبِشی، سبب از هم‌پاشیدگی توازن، تعادل و تقارن می‌شود (Shairi & Aryana,2012:175). «شوش با بحث حضور پررنگ و یا کم‌رنگ، اشغال فضا به میزان کم‌تر و یا بیشتر و همچنین ضرب‌آهنگ حرکت گره خورده است. اما نکته‌ای که اهمیت دارد این است که همه این موارد زمانی اتفاق می‌افتد که سوژه وارد رابطه حسی - ادراکی و عاطفی با سوژه دیگری شود و یا این که رابطه ارزشی با اُبژه خاصی برقرار کند. در واقع، اگر در نظام کنشی پیوند با اُبژه، به عنوان مالک یا دارنده آن اهمیت دارد، در نظام شوشی نوع حضور اُبژه برای سوژه و رابطه عاطفی میان سوژه‌ها است که دارای اهمیت

اولیه است. به همین دلیل در نظام شوشی، کیفیت حضور است که جایگاه مهمی را در روایت به خود اختصاص می‌دهد در حالی که در نظام کنشی کمیت رابطه دارای اهمیت اولیه است (Shairi, 2017:98).

در گفتمان مورد نظر، نامه‌ای که در ابتدا خفته است، به تدریج گویی از خواب بیدار می‌شود و به عاملی القاگر، تهدیدآمیز و ترساننده مبدل می‌گردد. نویسنده از طریق نوشته‌هایش در نامه حضور پیدا می‌کند. نامه از طرف او سخن می‌گوید. گفته‌پرداز نامه را در حالت خواب توصیف می‌کند. در حقیقت، هنگامی که رئیس آن را می‌گشاید مانند آن است که نامه را از خواب بیدار می‌نماید و نامه سخن می‌گوید.

خوابیدن به معنای منفعل بودن و برخاستن و بیدار شدن به معنای فاعل شدن، توانایی انجام کاری را پیدا کردن تعبیر می‌شود. فرایند خوابیدن و بیدار شدن دو فرایند عکس هم و متقابل هستند که در اینجا به وقوع می‌پیوندند. به نوعی این نامه است که تشخیص می‌یابد و کنش‌هایی را انجام می‌دهد. خوابیدن نامه و سپس بیدار شدن آن و تبدیل شدنش به حضوری مسلط، دو حالت متقابل و در عین حال هم آمیخته را نشان می‌دهد. ایجاد نظام هم آمیخته، از طریق افزایش فشاره و کاهش گستره شناختی، شوشگر را در نظام کاملاً شوشی قرار می‌دهد.

نمونه ۲: این سومین نامه‌ای بود که در این دو هفته اخیر به دست او رسیده بود (Choobak:33).

۶.۱. فرایند تکرار، تنبیس و فرایند تشخیص

با توجه به نمونه ۱ و ۲، کلمه‌های «همان» و «سومین» نشان‌دهنده این هستند که اتفاقی از دو هفته پیش آغاز شده و در حال تکرار است. اتفاقی ناشناخته که در اثر تکرار شناخته شده می‌شود. کنش تهدیدآمیز، به شوشگر حس ترس القا می‌نماید. در اثر تکرار دریافت نامه تهدیدآمیز، گیرنده به این آگاهی می‌رسد که مضمون و محتوای آن چیست. نامه، همچون کنشگری تهدیدکننده، به حضوری مسلط، القاگر و مخاطره‌آمیز تبدیل می‌گردد. شوشگر در اثر تکرار دریافت نامه، دست‌خط را می‌شناسد و مضمون نامه را نیز خیلی خوب

می تواند حدس بزند. با افزایش ترس، گسستی در روال انجام کارهای روزمره رئیس ایجاد می گردد. این گسست، او را در شوش و ترس افزون تری قرار می دهد. نامه عامل به وجود آورنده قبض و فشاره و در نهایت باعث شکل گیری فرایند تنشی می گردد. در این شرایط، گستره شناختی شوشگر رو به کاهش می گذارد. نامه او را تهدید می کند. نامه فاعل است و او منفعل. گویی نامه قدرتی می یابد که امکان کنش را از وی سلب می کند. وقتی که نامه کنشگر می شود و رئیس توانایی کنش را از دست می دهد و از ابعاد انسانی دور می شود، فرایند روایی شروع به تضعیف نظام کنشی فعال و تقویت نظام شوشی می نماید. تشخیص، فرایندی است که جریان روایت را از وضعی کنشی به وضعی شوشی و انفعالی سوق می دهد.

نمونه ۳: می خواهم چند بار تو را بگشتم و زنده کنم و آخرسر، طبق برنامه ای که دارم سنگ گشت کنم. (...)، می خواهم پیش از آن که بگشمت، درست و حسابی زجر گشت کنم. مرگ، چیز وحشتناکی است. باید از هر چه داری دست بکشی (Choobak:34).

۲.۶. تکرار و درجه دار شدن تشخیص و تنش

با توجه به نمونه ۳، فرایند تنشی حاکم بر روایت، تأکید بر شدت یافتن دارد چرا که نویسنده نامه نه تنها بر کشتن رئیس تأکیدی دائمی دارد و جزئیات کشتن و صحنه قتل را برای ارباب هر چه بیشتر وی تکرار می کند بلکه از زجر کش کردن و سنگ کش کردن او نیز سخن می گوید. در واقع، القا کننده ترس و وحشت قصد دارد کشتن وی را درجه بندی کند و شدت زجر و کشته شدن را بیش از پیش نمایان کند. پس در اینجا بحث طیفی شدن و مدرج شدن تشخیص نیز مطرح می گردد. افزایش و رشد تنشی کشتن، تشخیص را طیفی و فشاره ای می نماید و شوشگر را در نظامی فشاره ای قرار می دهد و دایره کنشی وی را محدودتر می کند و او را در انزوای حضور بیشتری قرار می دهد. او منفعل تر می شود. این حالت، گستره شناختی را در وی کاهش می دهد. بنابراین، تنش افزایش می یابد و رئیس هر چه بیشتر تسلیم اربابها و تهدیدها می گردد و در سردرگمی خویش بیشتر فرو می رود. وضعیت شوشی و منفعلانه ای در فضا حاکم می شود. به تدریج، تشخیص کارکرد شناختی خود را از دست می دهد و به جریانی بسته، محدود و غیرشناختی مبدل می گردد.

نمونه ۴: (...)، این اسلحه نخورد ندارد. (...)، حالا برایت می‌گویم چه شکلی است. نوغان گردونه‌ای دارد که شش تا قشنگ تو شش تا خانه‌هایش جا می‌گیرد و (...)، کارش همچنان است که وقتی به گوشت تن خورد، به ظاهر هر چند یک سوراخ کوچک معمولی به جا می‌گذارد، اما زیر آن منطقه وسیعی را خُرد و خاکشی و متلاشی می‌کند و از کار می‌اندازد (Choobak:34).

در نمونه ۴، شاهد آن هستیم که این بار اسلحه در شرایط تشخیصی قرار می‌گیرد و چگونگی عملکرد آن بر گوشت تن رئیس باعث می‌شود تا اسلحه بتواند نحوه برخورد با تن را شکل دهد. در واقع، بدین معنی که گلوله اسلحه ابتدا یک سوراخ کوچک و سپس یک عمق وسیع ایجاد می‌کند. این امر شاهد دیگری بر طیفی شدن ویژگی تشخیص در این روایت می‌باشد. بار دیگر، رئیس در برابر تهدیدها و توصیف صحنه‌های به قتل رسیدنش قرار می‌گیرد. ترس و تشویش در او شدت می‌گیرد. تصور برخورد گلوله با بدنش چنان حالتی از ترس را به او القا می‌کند که او راه‌گریزی برای خود نمی‌بیند. او می‌داند که گلوله به بدنش اصابت می‌کند و او را می‌کشد. اصابت گلوله نیز در بدن او به صورت درجه‌بندی شده عمل می‌کند و او را از پای می‌اندازد. رفته‌رفته، دایره کنشی شوشگر محدودتر می‌شود زیرا به تدریج خود را در فضایی می‌بیند که بر او تنگ است و کنشی از او بر نمی‌آید و در وضعیتی قرار می‌گیرد که گسست خود را از زندگی متصور می‌شود. در اثر افزایش فشاره، گستره شناختی شوشگر تنزل می‌یابد. این چنین است که انزوای حضور بر وی مستولی می‌گردد. تشخیص، جریانی بسته و غیرشناختی در پیش می‌گیرد و نظام شوشی منفعل جایگزین نظام کنشی می‌شود. در واقع، نامه حالا تن‌دار است چرا که خود به-تدریج تن شوشگر را به اضمحلال می‌برد، درست مانند داغی که از درون گوشت مخاطب خود را می‌خورد. نامه رفته‌رفته درونی‌تر می‌شود چرا که از درون مانند کنشگری است که گوشت مخاطب خودش را به دندان دارد.

۳.۶. افعال مؤثر و فرایند تَنبِشی

افعال مؤثر، آهنگ و واژه‌های عاطفی از عناصری هستند که در فرایند عاطفی گفتمان دخالت می‌کنند. افعالی که خود، به‌طور مستقیم باعث تحقق عمل نمی‌شوند اما بر افعال

کنشی اثر می گذارند، «افعال مؤثر» هستند. افعال «خواستن، بایستن، دانستن، توانستن» از این دست هستند که می توانند از نظر معنایی به طور غیرمستقیم در واژه‌ها یا اصطلاحات دیگر نهفته باشند (Shairi, 2006: 148). به اعتقاد فونتنی، افعال مؤثر برای تولید فضای عاطفی باید حداقل دو شرط داشته باشند: در تعامل با یکدیگر قرار بگیرند و درجه پذیر باشند (Fontanille, 1999: 67). با فراهم شدن این دو شرط، این افعال به افعال ارزشی مؤثری تبدیل می شوند که در جهت مثبت و فشاره بالا یا منفی و فشاره پایین حرکت می کنند. ارتباط بین فشاره بالا و فشاره پایین هر یک از آنها با یکدیگر، سبب بروز آثار عاطفی می گردد. در این حالت، تنش تحقق می یابد و ساختار ارزشی^۱، خود را نمایان می کند (Esmaili & Kanani, 2013: 13). گرمس نیز در بحث روستاها، ساختارهای زبانی، ما را با عناصری مانند کنشگرها، موضع گیری آنها در برابر اُبژه‌ها، برنامه روایی، افعال مؤثر و... مواجه می کند (Baramaki & Fallah, 2014: 49).

نمونه ۵: طوری به نامه نگاه می کرد که به مار خفته‌ای نگاه می کند. (...), می ترسید پاکت جان بگیرد و راه بیفتد و تخم چشم‌هایش را بخورد. یقه‌اش گردنش را گاز گرفته بود و خونش را می خورد. تنش سرد شده بود و توان حرکت نداشت (Choobak: 33).

وجود فعل مؤثر «توانستن» و معنای نهفته فعل «دانستن»، تکرار شوندگی کنش تهدید در «همین جور»، حس ترس را بیش از پیش در تن و افکار شوشر می افزاید. گفتمان در نظام فشاره‌ای قرار می گیرد. وقتی پاکت می تواند راه بیفتد و تخم چشم‌های شوشر را بخورد، کنشگری مهاجم و تصاحبگر است که شوشر را در این حالت تبدیل به اُبژه می کند. در واقع، جای اُبژه و سوژه عوض می شود یعنی سوژه غالبی وجود دارد که پاکت است و شوشر در برابر آن، دچار وضعیت اُبژگانی می شود. در این صورت، جابه‌جایی نقش‌ها اتفاق می افتد. در راستای داستان، رئیس متکبر، در برابر نامه، در وضعیت تنزل قرار می گیرد. این در حالی است که نامه در وضعیت بیشینه‌شدگی قرار می گیرد چرا که دارای قابلیت‌هایی می شود که فراتر از حد یک نامه و یک اُبژه است و توانایی‌هایی می یابد که از یک سوژه انسانی بر می آید. بنابراین، در وضعیت استعلایی قرار می گیرد و در کنار استحاله رئیس یا همان سوژه اُبژه‌شده، در روایت نقش آفرینی می کند.

¹ structure of value

نامه تن‌وارگی می‌یابد که بر اساس آن در نظر شوِشگر مانند مار برایش ترس آور، تهدید‌کننده و تشویش‌زا است. این دلیلی است بر وجود نظام فشاره‌ای زیاد که حاکی از حس تشویش و ترس می‌باشد. شوِشگر طوری به نامه نگاه می‌کرد که گویی به ماری می‌نگرد. این مورد وضعیت خاص نگاه کردن را می‌رساند. عمل نگاه کردن خاص است و با نگاه کردن معمولی تفاوت دارد. پس عمل دیداری داریم که به جریان حسی - ادراکی مربوط است. این جریان حسی - ادراکی، از نوع دیداری می‌باشد. در این جریان دیداری، همهٔ امور آماده برای هر رویدادی است. در این میان، مار تهدید‌آمیز می‌شود. این خود، می‌تواند عنصر تشخیص باشد. پس نامه به مار و مار به قدرتی تهدید‌آمیز و کشنده تبدیل می‌گردد.

شوِشگر می‌ترسید پاکت جان بگیرد. با توجه به این نمونه، باید در نظر داشت که پیشوند فعلی «می» - نمود استمراری را نشان می‌دهد. بدان معنا که ترس حالتی است که پی‌درپی به شوِشگر القا می‌شود و او را مورد تهدید قرار می‌دهد. استمرار شوِش ترس در شوِشگر و استمرار در کنش تهدید و ارعاب، نظام فشاره‌ای اضطراب را بالاتر می‌برد. به این ترتیب، نمود مفهوم‌سازی می‌کند. پاکت، جریانی تهاجمی به وجود می‌آورد و وضعیت تشخیصی پیدا می‌کند چون می‌تواند آن‌قدر روی وضعیت و شرایط عاطفی - جسمانی - روحی فرد اثر بگذارد که این امر خود تشخیص است. فرایند شکل‌گیری تشخیص، تابع روند تهاجمی و تصاحبی نامه به وجود می‌آید. یقه‌اش گردنش را گاز می‌گیرد و خونش را می‌خورد. «یقه» نیز دارای قابلیت‌هایی می‌شود که فراتر از قابلیت‌های یک جسم است؛ «پاکت» نیز، حکم جسمی متهاجم را در برابر شوِشگر دارد و فرایند شکل‌گیری تشخیص را تقویت می‌کند چراکه گویی «یقه» و «پاکت» با تعامل و تبانی با یکدیگر، در موضعی علیه شوِشگر قرار می‌گیرند و او را در وضعیت فشاره‌ای و ترس آور قرار می‌دهند.

نمونهٔ ۶: من دلم می‌خواهد تو درد مرگ را نوک زبان خودت حس کنی و با چشمان باز و با هوش و شعور مرگ‌زده، از دار و ندار و علائق خودت خداحافظی کنی (Choobak:35).

کشگر (قاتل - تهدید‌کننده) دلش می‌خواهد شوِشگر، درد و مرگ را نوک زبان خودش حس کند. فعل مؤثر خواستن، بر وجود تَنیش و فشار وارد بر شوِشگر می‌افزاید.

فعل «خداحافظی کردن»، نمود پایانی زندگی را دربردارد. واژه «مرگ» نیز نمود پایانی زندگی را می‌رساند. نمود پایانی طوری مفهوم‌سازی می‌کند که نشانه‌گیری جریان گفتمان به انتها را یادآور می‌گردد. بنابراین، داستان به دنبال پایان زندگی شوشگر است. مرگ، تغییر وضعیت پیدا می‌کند. در نوک زبان حس می‌شود، امری است چشایی و با انسان در ارتباط است. انسان از طریق امر چشایی می‌تواند آنالیز، تحلیل و تفسیر کند. مرگ به نشانه حسی - ادراکی چشایی تبدیل می‌شود؛ بنابراین، جنبه تشخیصی پیدا می‌کند. مرگ تفسیرپذیر می‌شود، استحاله می‌یابد و چون به مؤلفه‌ای دست می‌یابد که مرتبط با انسان است و فقط در حیطه قدرت ادراک انسانی است و خود از این ادراک عاجز است، هنجارگریزی معنایی رخ می‌دهد و مرگ تبدیل به واحدی می‌گردد که انسان می‌تواند آن را بچشد.

۶. ۴. نقش فعل وجهی و فرایند تشخیص

فعل وجهی «باید» نظام فشاره‌ای و ترس و تشویش را افزایش می‌دهد. گفته‌پرداز عنوان می‌کند که «او چاره‌ای نداشت و اگر نامه را نمی‌خواند هیچ کار دیگر از دستش بر نمی‌آمد». انگار دینی بر گردن شوشگر وجود دارد که نامه را بگشاید. به عبارتی دیگر، شوشگر در وضعیتی قرار می‌گیرد که هیچ راه دیگری ندارد، جز آن که تن به باز کردن نامه دهد. به خود، فشار می‌آورد و با دلهره و انگشتان لرزان پاکت را می‌گیرد و باز می‌کند. شوشگر به چالش کشیده می‌شود که نامه را بگشاید، فضا چنان رو به تَنشی شدن پیش می‌رود که راه و چاره و امکان هر نوع انتخاب از رئیس سلب می‌گردد. فضا به تدریج برای او محدودتر می‌شود. تشخیص به عنوان امری سلبی عمل نموده و سبب تنگ شدن حلقه حضور می‌گردد. هر آنچه هست، اجبار است و فشار و تهدید و ترس. افزایش قبض و تنگنا، کاهش گستره شناختی و در نتیجه آن، افزایش تَنش باعث می‌شوند تا تشخیص، در اثر خنثی شدن کنش در شوشگر، به امر غیرشناختی تبدیل شود. آنچه در اینجا گفته شد، در نمونه زیر مشاهده می‌شود.

نمونه ۷: اما چاره‌ای نداشت و می‌بایست نامه را بخواند. اگر نامه را نمی‌خواند، هیچ کار دیگری از دستش بر نمی‌آمد. چند روز بود که منتظر این نامه بود. فشاری به خود آورد

(...)، و باز کرد و خواند. من باید پیش از آن که تو را یک بار بگشتم و مردم این اداره را از شرت خلاص کنم، می‌خواهم چند بار تو را بگشتم و زنده کنم و آخرسر، طبق برنامه‌ای که دارم سگ گشت کنم. (...)، می‌خواهم پیش از آن که بگشتم، درست و حسابی زجرگشت کنم. مرگ، چیز وحشتناکی است. باید از هر چه داری دست بکشی (Choobak:34). (...، لابد، خیال می‌کنی آنچه که در نامه‌های پیش برایت نوشتم. همه توپ خالی بود... آخر چرا؟ مگر من مرض دارم که بیخودی به این کار خطرناک نامه‌نویسی و تهدید، به کشتن تو دست بزنم؟» (Choobak:35).

۷. حائل و فرایند تشخیص

به نقل از شعیری (Shairi, 2016) در نشانه معناسازی حائلی این فرضیه وجود دارد که در نظام‌های نشانه-معنایی همواره می‌توانیم یک مکان میانجی، یک واسطه و یا یک حائل داشته باشیم. خود ارتباط زبانی حائلی است که یا آنها را به هم نزدیک یا آنها را از هم دور می‌کند. همان‌طور که گفتمان به‌عنوان حائلی بین تجربه زیسته ما از چیزها و تولید نشانه‌ای آن قرار می‌گیرد، یعنی برای این که تجارت ما به زبان تبدیل شود، باید عملیات گفتمانی بین تجربه زیسته و زبان قرار گیرد. در بحث حائل‌های گفتمانی باید به این نکته توجه داشت که همواره یک فضای واسطه‌ای یا میانجی وجود دارد که می‌توان به آن فضای تسهیل‌کننده نیز گفت. بهترین کاربردی که حائل‌ها دارند این است که یک وضعیت را به وضعیتی دیگر انتقال می‌دهند. همین امر است که به حائل ویژگی میانجی می‌دهد.

نامه دارای تن می‌شود. تدارک شدن نامه، حائلی می‌شود تا توانایی حرکت را از شوشرگر بگیرد، حائلی که میان مرگ و زندگی قرار می‌گردد. رئیس که باید قدرت حرکت داشته باشد، توانایی‌اش را از دست می‌دهد؛ قدرت و توان ادامه زندگی را ندارد. نامه حائلی است که بین زندگی و مرگ رئیس فاصله ایجاد می‌کند. این حائل رشد می‌کند و به اوج می‌رسد و بدین‌سان، مسیری به سوی مرگ آغاز می‌شود. شوشرگر به سوی بی‌حرکی، در خودماندگی، عدم توان ادامه زندگی پیش می‌رود. پس حائل تن در اینجا برای انفصال «شوشرگر» از زندگی نقش مهمی بازی می‌کند. نامه حائلی است میان دو جریان زندگی و

مرگ. رئیس، میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زند. حائل، هدایت‌کننده تن به سوی بی‌حرکی، مرگ و نابودی است. جریان گفتمان همواره انتهای خود را نشانه می‌رود. همچنان شوِشگر یا همان سوژهٔ اُبژه‌شده، به سوی مرگ فراخوانده می‌شود: همه چیز به سوی پایان زندگی و زوال و نابودی و از قدرت و تشخیص افتادن حرکت می‌کند. در این شرایط، استحاله یافتن او مسلم است. بدین ترتیب، فرایند تشخیص تحت کنترل نظام حائلی قرار می‌گیرد. این نظام حائلی در ایجاد تنش و تحقق ارباب و تهدیدها اثرگذار است. در واقع، با ایجاد گسست و فاصله میان رئیس و توانایی تمدید حیاتش، شوِشگر در انزوای حضور قرار گرفته و دایرهٔ کنشی وی محدودتر می‌گردد. بدین ترتیب، فرایند روایی به سوی انفعال و اوج نظام شوِشی پیش می‌رود.

۸. پس‌تیدگی و فرایند تشخیص

شوِشگر به موجب قطع ارتباط با گونه‌های حاضر در میدان عملیاتی حضور و فراخوانی آنچه انتظاری بیش از حضور آن نیست، از حال زمانی و مکانی خود فاصله می‌گیرد و موجبات غیاب خود را فراهم می‌سازد. در حقیقت، شوِشگر به دنبال آن است تا میدان حسی-ادراکی خود را از آنچه انتظار حضور آن را دارد و چیزی جز نوعی پس‌تیدگی به شمار نمی‌رود، پُر کند. این امر موجب غایب شدن خود او از میدان حضور می‌شود (Shairi, 2006:99).

تهدیدکننده در نامه ذهن شوِشگر را به سوی آینده و زمان پس از مرگ وی رهنمون می‌شود تا بر میزان رعب و وحشت و تنش حاکم بر افکار وی بیفزاید. از جمله عوامل تأثیرگذار در ایجاد روند شکل‌گیری فرایند تشخیص در نثر و در روایت، می‌توان به پس‌تیدگی اشاره کرد. پس‌تیدگی در افکار شوِشگر در تشدید قبض و محدودتر شدن میدان حضور نقش دارد. با پیشرفت تنگنا و ایجاد محدودیت بیشتر، امکان کنش از شوِشگر هرچه بیشتر گرفته می‌شود و به تدریج وی در گسست با دنیا، دیگران و زندگی قرار می‌گیرد. گسترهٔ شناختی شوِشگر مدام کاهش می‌یابد. این قضیه تا جایی پیش می‌رود که انزوای حضور شوِشگر، فرایند روایی را از نظام کنشی فعال، به سوی نظام شوِشی منفعل

هدایت می‌کند. بنابراین، تشخیص کارکرد شناختی خود را از دست می‌دهد و به جریانی بسته و غیرشناختی تبدیل می‌شود.

در ادامه، نمونه‌هایی را بررسی می‌کنیم که تهدیدکننده یا همان کنشگر توانا و کینه‌ای، گونه‌ای صحنه‌پردازی می‌کند که پس‌تندگی را با توصیف جزئیات هرچه بیشتر به تصویر می‌کشد و شویشگر را بیشتر و بیشتر در نظام تنشی قرار می‌دهد.

نمونه ۸: زنت و خویشانت پس از تو، در این جهان خوش می‌گذرانند و تو زیر خاک سیاه خفته‌ای (Choobak:35). راستی خبر داری که من می‌خواهم برای کشتن تو تپانچه به کار ببرم (Choobak:36). حالا من برایت خواهم گفت که حمل جنازه چگونه خواهد بود. زنت با رخت سوگواری و تور سیاه و چهره بی بزک با چشمان باد کرده و (...) دنبال جنازه که رو دوش‌ها می‌رود افتان و خیزان به راه می‌افتد (...) شاید بخواهد در این میان شوهر آینده خود را اگر که تاکنون زیر چشم نکرده دست‌وپا کند. (...)، دوش‌به‌دوش زنت، بردارانت و پسرانش که در زندگی چشم دیدن آنها را نداشته‌ای و سایه‌شان را با تیر می‌زدی راه می‌روند (Choobak:44).

شب تا صبح تو جاش غلت می‌زد و کوچک‌ترین صدایی که دور و ور خودش می‌شنید مرگ جلوش مجسم می‌شد. (...), روز بعد که باز با آن ترس و دلهره به اداره برمی‌گشت در آنجا زندانی بود. از نوکرهایش می‌ترسید. از تمام کارمندانش می‌ترسید. از معاون خودش هم می‌ترسید (Choobak:35).

سیطره کامل ترس بر افکار رئیس و تصور لحظات به قتل رسیدنش، تجسم زمان پس از مرگش و آنچه عزیزان و وابستگانش با رفتن وی انجام می‌دهند، او را اسیر و زندانی و محبوس اضطراب می‌کند. او از خواب و خوراک می‌افتد. با دلهره به اداره می‌رود و از همه اطرافیان می‌هراسد. هنگامی که به اداره می‌رود، خود را در اتاقش محبوس می‌نماید. این امر، فرایند سلبی حضور را شدت می‌بخشد. شویشگر به انزوای حضور فراخوانده می‌شود. او از تعامل با دیگران می‌ترسد. در شرایط طردشدگی و انزوا قرار می‌گیرد. گسستی میان او و دیگران، کارمندانش و نوکرهایش به وجود می‌آید. در جریان روایت، وجود او آن‌قدر دچار گسست‌های پی‌درپی قرار می‌گیرد که شرایط کنشی کاملاً به

شرایط شوشی تبدیل می گردد. این گسست ها و انزوای حضور، فرایند روایی را از نظام کنشی فعال به سوی نظام شوشی غیرفعال و منفعل هدایت می کند. در این داستان، تشخیص فرایندی است که به تدریج شکل می گیرد. نامه به سوی کنشگری مطلق و رئیس به سوی شوش محض می روند. نامه استعلا یافته و ابعاد انسانی می یابد. حضوری فعال و وحشت انگیز دارد و هر لحظه حضورش مسلط تر و پررنگ تر می شود؛ ولی رئیس شوشگری است که هر لحظه حضورش کم رنگ تر و قدرتش کم تر می گردد. ابعاد انسانی وی کاهش می یابد و قدرت و مقام وی دچار استحاله می شود.

۹. هدفمندی و برقراری نظام کنشی و فرایند تشخیص

قاتل برای انجام قتل باید هدف داشته باشد. اجبار وجود برنامه ریزی برای قتل در کنشگر نشان می دهد که کنش تهدیدآمیز قتل هدفمند و برنامه ریزی شده در حال شکل گیری است. در این نمونه، کلمه «هدف» چندین بار تکرار می شود. قاتل در نامه تهدیدآمیزش می گوید وقتی من تو را کُشتم خستگی من در می رود.

نمونه ۹: برای من فرق نمی کند که بعد از تو مرا بکشند. من آدم احمقی نیستم زندگی هر کس باید هدفی داشته باشد وقتی آدم به هدفش رسید، دیگر چه کاری دارد. جز این که بنشیند و خستگی در کند؟ هدف من، کشتن توست و به کشتن تو خستگی من در می رود. آیا آن روز می آید که من این سینه پهن رستم صولت تو را و این صورت گوشتالود و چشمان بی رحم و قیح تو را با گلوله سوراخ کنم؟ (Choobak:36).

با انجام قتل، گستره راحتی و رهاشدن از خستگی بیشتر می شود. هرچه کنشگر برای انجام هدفش برنامه مدارتر عمل کند و هرچه بیشتر آن را توصیف کند و هرچه بیشتر حس قتل در او افزایش یابد، به انجام هدفش باور افزون تری پیدا می کند و چنین می پندارد که با کشتن رئیس ظالم و مستبد، نه تنها خودش، بلکه کارمندان مفلوک دیگر را هم از شر او خلاص می کند. از این رو هرچه حس کشتن را در خویش تقویت می کند، حس قوی تری پیدا می کند.

نمونه ۱۰: نقشه‌ام به قدری دقیق است که تقریباً نخورد ندارد. اما یک چیز برای من خیلی لذت بخش است. تو برای من حکم یک موش را داری و من گربه‌ای هستم که تو را در چنگال دارم و بازی کردن با تو برایم از تمام لذت‌های دنیا بالاتر است (Choobak:41).

موش و گربه‌بازی لذت، نشان می‌دهد که تشخیص نمی‌تواند امری ساکن و ایستا باشد. به همین دلیل هم فرایندی عمل نموده و بر اثر تشدید وضعیت فشاره‌ای از یک سو (موش در چنگال) و اوج وضعیت گستره‌ای (بازی لذت بخشی که تداوم دارد) از سوی دیگر، نامه را به موجودی اسطوره‌ای تبدیل می‌کند که قدرتی بی‌انتها دارد. در واقع، دقت در برنامه‌ریزی، برنامه‌مداری و هدف‌مندی کنشگر، چنان نظام کنشی را در شرایط روایتی مقتدر، حاکم و مسلط قرار می‌دهد که هر نوع راه فرار بر رئیس بسته می‌شود. تنها هدف و برنامه و دغدغه ذهن کنشگر بر تسخیر افکار شوشگر و سیطره بر زندگی او و گرفتن جان وی و از بین بردن او متمرکز است. دقت در برنامه‌ریزی، برنامه‌مداری و هدف‌مندی کنشگر، چنان نظام کنشی را در شرایط روایت، قدرتمند، حاکم و مسلط می‌سازد که تنها شوش و شرایط شوشی است که شوشگر را در زندان ترس و بیم و هراس محصور می‌کند. شرایط کنشی تقویت شده‌ای در این میان وجود دارد که با حضور مسلط و چیره‌گر خود، توان امکان هرگونه کنش را از شوشگر می‌گیرد. تشخیص، از این زاویه دید، به بُعد بیشینه‌ای خود می‌رسد اما به دلیل غالب بودن بیش از حد کنشگر بر شوشگر، از توانایی انجام کنش از شوشگر سلب گشته، از انتخاب و اراده باز مانده و منفعل می‌شود. بنابراین، گسستی میان او و توانایی‌های ساده انسانی به وجود می‌آید. گسستی که باز هم او را در انزوای حضور قرار می‌دهد و وی را به بی‌کنشی مطلق هدایت می‌کند.

۱۰. کارکرد القایی و فرایند تشخیص

فونتنتی (Fontanille, 1999: 113)، به جای القا، کنش و ارزیابی به‌عنوان مراحل فرایند روایی القایی، بر این باور است که به‌علت تعامل سوژه‌ها، در رابطه القایی و اهمیت دستیابی به ابژه ارزشی، مراحل کنش القایی عبارتند از: توانش، کنش و نتیجه زیرا بدین ترتیب، کنشگر همه توان خود را جمع می‌کند تا کنش، مفید واقع شود و به نتیجه

دلخواه برسد. شعیری (Shairi,2006:66) در مورد فرایند القایی می نویسد: در کارکرد القایی و ایجابی گفتمان، نوعی تعامل سبب مجاب نمودن می شود. در اینجا نامه، جریانی تعاملی از نوع سلبی با مخاطب خود ایجاد می کند. این تعامل رفته رفته او را مجاب به پذیرفتن مرگ می نماید.

گونه های القایی که در رأس عملیات کنشی قرار می گیرند عبارتند از:
گونه القایی مبتنی بر تشویق. در این حالت، بدعت گذار با وعده دادن به کنشگر او را به انجام عمل ترغیب می کند.

گونه القایی مبتنی بر اغوا. در این حالت، بدعت گذار با ارائه تصویری بسیار مثبت از کنشگر و چاپلوسی از او، وی را به انجام کنش وامی دارد.

گونه القایی مبتنی بر تهدید یا ایجاد رعب و وحشت. در این حالت، بدعت گذار با تهدید و ایجاد حس وحشت در کنشگر، او را به انجام کنش سوق می دهد.

گونه القایی مبتنی بر تحریک. در این حالت، بدعت گذار با ارائه تصویری منفی از بی لیاقتی ها و ناتوانی های کنشگر، او را تحریک می کند تا کنشی را انجام دهد.

در اینجا نباید از این نکته چشم پوشی کرد که تشخیص دو ویژگی مهم پیدا می کند. یکی این که با هدف و برنامه پیش می رود و دیگر این که به نوعی بازی تبدیل می شود و شباهتی به بازی موش و گربه پیدا می کند. این بازی نیز از سوی کنشگر تهدید کننده، با هدف ترساندن و دق مرگ کردن و به قول خودش، برای زجر کش کردن رئیس، پیش می رود و مدام سعی دارد تا رئیس را که به شوشگری ترسو و سردرگم تبدیل شده است، به درجه ای از ترس و شوش و درماندگی برساند که در واقع، خود رئیس به نوعی از قدرت افتادن و از تشخیص افتادن و ناتوانی خود را قبول کند. در عین حال، باید کارکرد القایی تشخیص را در قبولاندن و متقاعدسازی شوشگر، در جهت طی مسیر به سوی تشخیص کمینه ای، در نظر داشت. کنشگر تهدید کننده، برای دستیابی به ابژه ارزشی قدرت و القای از قدرت افتادن شوشگر به وی تمام تلاش خود را می کند تا به هدف خود برسد و خود را در رأس قدرت نشان دهد. رئیس چون یک واحد خنثی و تحت تأثیر در برابر ارباب و تهدیدها عمل می کند و کاملاً وضعیت منفعلانه پیدا می کند. تشخیص در اینجا

تحت تأثیر کارکرد القایی گفتمان قرار می‌گیرد که با سرعت جریان روایت را به سوی انتها و نابودی زندگی و حیات شوِشگر نشانه می‌رود. نمونه زیر شاهدهی بر این تحلیل است:

نمونه ۱۱: ناگهان، پسرک در آن گِرو دار ترقه‌ای که تو مشتش بود قایم به زمین کوبید. صدای هولناک ترقه، خیابان خلوت بامدادی را به لرزه در آورد. رئیس، هم‌چنان که نیمه تَنش، تو در اداره و نیمی دیگرش تو خیابان بود، بی حرکت ماند. (...)، اما ناگهان، دور خودش چرخید و رو زمین نقش بست (Choobak:56).

اثر القاهای کنشگر تهدیدکننده به حدی زیاد است و القاگر چنان در رسیدن به هدفش و سلب قدرت از رئیس پیروز است که شوِشگر، که منتظر است هر لحظه گلوله‌ای به سوی او شلیک شود و جانش را بگیرد، با شنیدن صدای ترقه‌ای که در اثر شیطنت یک پسر بیچاره می‌ترسد، دچار شوک، توقف ناگهانی و سکت می‌شود و در نهایت با این تصور که صدای ترقه همان صدای گلوله است، از دنیا می‌رود و دچار گسست کامل از زندگی می‌گردد. در واقع، شوِشگر، خود را در محدوده بسته و تنگنای شدید می‌یابد که هیچ امکان کنش فرار و گریزی برای خود میسر نمی‌داند و چنان تسلیم القاهای تهدیدآمیز قرار دارد و خود را در انزوای مطلق حضور می‌پندارد که به سادگی، حتی بدون شلیک یک گلوله از سوی القاگر، منفعلانه، تسلیم مرگ می‌شود. فرایند تشخیص در اینجا، با افزایش فشار و کاهش گستره شناختی، هم‌زمان با افزایش تنش، جریان روایت را به وضعیتی شوِشی و منفعل سوق می‌دهد.

۱۱. نقش نمودپایانی در فرایند تشخیص

به تعریف صفا (Safa, 2002:95)، نمود^۱ چیزی است که چگونگی انجام اعمال گوناگون و مراحل مختلف آنها را در زبان نشان می‌دهد. عناصر گوناگونی چون زمان فعل، وندهای حاکی از تداوم یا تکرار، عبارت‌های دربرگیرنده شروع، پایان یا تداوم فعل، افعال حائل، مانند جزء فعلی افعال مرکب، قیدها، صفت‌ها، حرف اضافه‌ها و... مسئول نمایش این مفهوم هستند. به‌طور کلی، نمود را می‌توان به دو دسته اصلی نمود دستوری^۲ و نمود واژگانی^۱

^۱ aspect

^۲ grammatical aspect

تقسیم کرد. طبق این تقسیم‌بندی، نمود به وسیله کلیه عناصر دستوری مطرح می‌شود و نمود تمام یا تحقق‌یافته^۲ و نمود ناتمام یا تحقق‌نیافته^۳ را دربرمی‌گیرد. نمود تمام، نشان می‌دهد که عمل یا وضعیت مورد نظر، پیش از لحظه گفتار یا پیش از لحظه معین دیگری در گذشته یا در آینده، انجام می‌گیرد و کامل می‌شود. نمود پایانی نمودی است که لحظه پایان عمل یا جریان در معنای درونی فعل مورد نظر است؛ مانند: به اتمام رسیدن، تمام کردن، ...

نمونه^{۱۲}: ترسی ندارم از این که جزئیات نقشه خودم را برایت شرح دهم. برای این که این خود، جزئی از برنامه است. جان تو در دست من است و من می‌توانم همین امروز تو را بگشتم. گفتم که من می‌خواهم تا آنجا که ممکن است تو را زجرگش کنم. تو باید در انتظار مرگ خودت شکنجه‌ها ببینی. (...)، دلم نمی‌خواهد تیر، جای حساس تو بخورد و جادرجا بمیری بلکه آرزو دارم که چند روی پس از آن زنده باشی. باید دکتر عملت کند و دل و روده‌هایت را به هم بریزد و ببرد و بدوزد. باید اتاق عمل که حکم اتاق انتظار مرگ را دارد، به چشم خودت ببینی و با تمام تشریفاتش شکنجه‌های تو را زیاد کنند و مرگ را به شکل‌های گوناگون پیش چشمت بیاورند (Choobak:38). (...)، حالا من برایت خواهم گفت که حمل جنازه چگونه خواهد بود. (...)، موجب تأسف و سرافکندگی و تأثر تو است که اجاق کور است و بی‌زاد و رود از این دنیا می‌روی. (...)، اما افسوس که تو منفور طبیعت هم بوده‌ای و بی‌عقبه از دنیا می‌روی و ارثت تماماً به زنت و برداران و قوم و خویش‌هایت می‌رسد (Choobak:44).

کنشگر قصد دارد تا با در انتظار نشانیدن شوِشگر برای فرارسیدن لحظه مرگش او را مدام در تَنش و اضطراب نگه دارد، انتظاری که با کشته شدن و نابودی به سر می‌رسد. در جریان روایت، ترکیب‌های بی‌عقبه، اجاق کور، نمود نهفته پایانی را در خود به‌همراه دارند و این امر نشانه‌روی جریان گفتمان به سوی انتها و زوال را سرعت می‌بخشد.

¹ lexical aspect

² accompli

³ non-accompli

در این نمونه‌ها، نوعی اُفت شخصیتی و تنزل را شاهدیم. تشبیه انسان به سگ، موش و گربه، انسان را از مقام و شأن خود به زیر می‌کشد. این روال، ضد تشخیص است. وقتی می‌گوییم ضد تشخیص است، منظور ما این نیست که تشخیص را رد یا نفی می‌کند بلکه در همان فرایند تشخیص است که این اتفاق می‌افتد، فقط فرقی در این است که تشخیص را به زیر می‌کشد. استعلایی در کار نیست. براساس محور تَنشی گستره‌ای، تشخیص دارای دو بُعد بیشینه‌ای و کمینه‌ای است. در بُعد گستره‌ای، ابعاد انسانی به اوج می‌رسند و استعلا می‌یابند؛ در بُعد کمینه‌ای ابعاد انسانی به حضيض و اُفت می‌رسد و این نوعی استحاله منفی است.

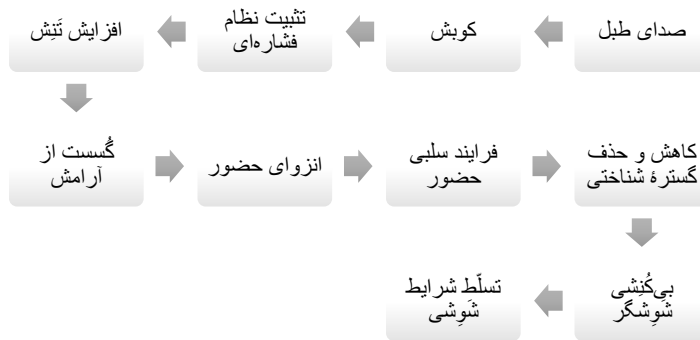
۱۲. ریتم و فرایند تشخیص

آهنگ هدفمند گفتار یا چگونگی تجلی روند حرکت یک پدیده، در گفتمان نیز بر اساس نظم و برنامه خاصی ظاهر یا پنهان می‌شود، سازماندهی می‌کند و به ایجاد تقابل در گفتمان می‌انجامد. آهنگ گفتار، دارای نموده‌های متفاوتی از جمله تکرار، استمرار، تراکم، تجدید، تداوم، درازا، کوتاهی یا بلندی است که روند حرکت را در گفتمان تعیین می‌کند. البته باید توجه داشت که این تولیدات عاطفی بدون در نظر گرفتن تأثیرات آهنگ گفتار بر جسم شوشگر (که در فعالیت جسم-ادراکی قرار دارد) بی‌معنا است. آهنگ باید احساس شود و حیات جسمی شوشگر را تحت تأثیر قرار دهد؛ یعنی جسم در مواجهه با آهنگ کند، احساس کند و در تعامل با آهنگ تند، احساس تندی و برانگیختگی کند (Shairi, 2006: 152).

آواهایی هستند که باعث تیز شدن می‌شوند، از لحاظ تغییرات آوایی مرتبط با ریتم هستند و آواهایی زمخت‌اند و واک‌دار و صدا دارند؛ مانند: تکرار «گ»، «ز»، ... کاربرد این آواها، در ریتم، حس زمختی و وحشت را در شوشگر، بیشتر می‌کند. این‌ها عامل مرگ هستند چون مرگ با انسان ارتباط دارد، تشخیص‌پذیر می‌شود.

نمونه ۱۳: نامه تمام شد. مانند نامه‌های پیشین، بی‌امضا و با همان دست‌خط، روی همان کاغذهای خط‌دار و براق، دم پستخانه بود. دل رئیس به دنده‌هایش می‌کوبید و رو پرده‌های

گوشش صدای طبل در می آمد. زبانش به سق چسبیده بود، راه گلویش هم آمده بود و حباب های نفس، گلوله گلوله، مانند سنگ ریزه از آن در و تو می شد (Choobak:46).



شکل ۱: کارکرد تنشی گفتمان و فرایند تشخیص

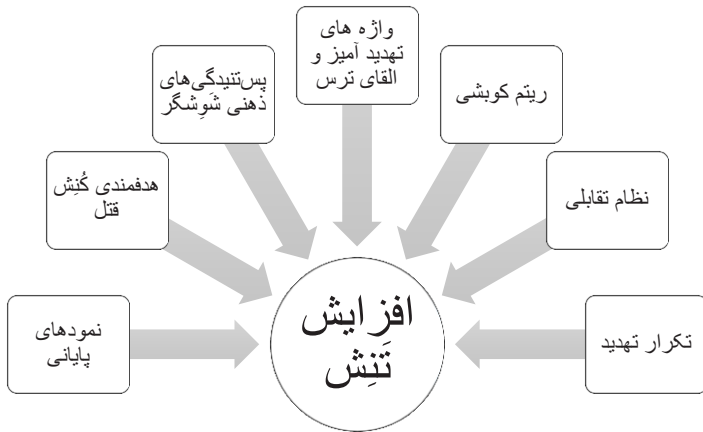
نمونه ۱۴: در اتاق آخر باز شد و فضای راهرو، با فضای اتاق دست به دست هم داد. دلش ایستاد و هرچه خون تو سرش بود تو سرش هجوم آورد و پشت حلقه‌های چشمش کوبیدن گرفت و نور روز و چراغ مرد و اتاق واژگون شد. آن‌ا خواست فریاد بزند و کمک بخواهد. اما صدا تو گلویش مرده بود. به تشنج افتاد. تمام تنش به لرزه افتاد. تنش، یخ کرده بود و عرق سردی لای انگشتانش تراویده بود. تمام رگ‌هایش کشیده شده بود. دلش آشوب افتاده بود و زبانش لای دندان‌های کلیدشده‌اش گیر کرده بود. یک چیز، میان اتاق موج می زد (Choobak:49).

کلمه‌های کوبیدن، هجوم، تشنج، لرزه، آشوب، موج، تلاطم شدید در احوال شوشرگر را به تصویر می‌کشند و ضرباهنگ تندی را در صحنه پردازی روایت باعث می‌شوند. هجوم آوردن، عملی است که با سرعت همراه است. در این راستا، ریتم داستان حالتی کوبشی و تند پیدا می‌کند و تأکیدی است بر تثبیت وحشت مرگ و انتظار پایان همچنان تنش را در فضا بیشتر می‌کند. مخاطب نامه به بی‌کنشی محض می‌رسد. شرایط شوشی چنان بر همه اوضاع چیره می‌شود که تشخیص، کارکرد شناختی خود را به طور کلی از دست می‌دهد. جریان تشخیص، کاملاً شوشی، انفعالی، بسته و غیرشناختی می‌شود.

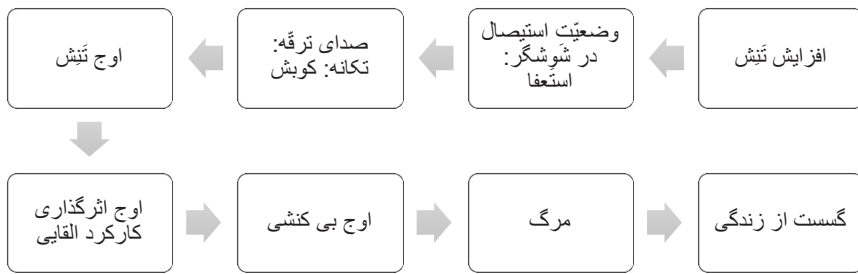
نمونه ۱۵: کادیلاک دم در اداره ترمز کرد. (...), یک پاسبان باتوم به دست هم دنبال پسرک می‌دوید و می‌خواست او را بگیرد. ناگهان، پسرک در آن گیر و دار ترقه‌ای که تو مشتش بود قایم به زمین کوبید. صدای هولناک ترقه، خیابان خلوت بامدادی را به لرزه در آورد. رئیس، همچنان که نیمه تنش، تو در اداره و نیمی دیگرش تو خیابان بود، بی حرکت ماند. صدا، از پشت سرش برخاسته بود. حالتی داشت که گویی در رفتن تو اداره یا برگشتن تردید دارد. اما ناگهان، دور خودش چرخید و رو زمین نقش بست (Choobak:56).

- شلوغ شد. (...), هیکل رئیس را که از سرش خون بیرون زده بود (...), سپس دکتر آمد و معاینه کرد. رؤسای ادارات تو اتاق‌های هم جمع شدند. اما هیچ کس، علت زمین خوردن ناگهانی رئیس را نمی‌دانست. هر کس، چیزی می‌گفت. اما تا به بیمارستان رسید، تنش، کم کم، مخ کرده بود و آنجا دکتر گفت جادر جا مرده (Choobak:57).

صدای ترمز ناگهانی، و در پی آن ایجاد یک بحران در فضای بیرونی وضعیت را وخیم تر می‌کند. پس نامه به‌عنوان یک حضور القاگر و تهدید کننده غالب، روی شوشگر اثر می‌گذارد که به شوشگر القا شده که او واقعاً در معرض خطر قتل است و هر لحظه ممکن است صدای شلیک گلوله‌ای او را از پا بیندازد. در فضای بیرونی، پلیسی باتوم به دست، به دنبال پسرکی می‌کند که ناگهان پسرک ترقه‌ای را بر زمین می‌کوبد. صدای انفجار این ترقه برای شوشگر تداعی کننده شلیک گلوله‌ای است که قرار است او را بکشد. در اثر اوج فضای تنشی و القای شدید و تهدیدهای پی‌درپی و گسست‌های فراوان و مکرر، ضمن کاهش گستره شناختی شوشگر، صدای ترقه چون تکانه‌ای مهیب و هولناک در ذهن وی اثر می‌گذارد و باعث سکت و در جا مردن او می‌شود. در نهایت، انزوای حضور به گسست کامل از دنیا و زندگی می‌انجامد. امکان ترمیم گسست‌ها وجود ندارد. تشخیص، در اینجا، امری کاملاً فرایندی است چرا که به تدریج، شرایط شوشی را حاکم بر اوضاع می‌کند و چنان پیش می‌رود که به نابودی مطلق ختم می‌شود.



شکل ۲: نمایش اوج گیری فرایند تنشی



شکل ۳: نمایش مرحله وضعیت شوشرگر تا رسیدن به گسست

۱۳. نتیجه گیری

مطالعه تشخیص، به عنوان امری جدا از بافت گفتمانی، غیرممکن می‌نماید چراکه این فرایند وابسته به پیوستار روایت، اگر در شرایط گسستی و ناپیوستار مورد مطالعه قرار بگیرد، معنای صادرشده از تشخیص بدون بافت، با واقعیت و روند طبیعی گفتمان ارتباطی ندارد. دادن مؤلفه انسانی به غیر انسان، توصیف سنتی تشخیص است. البته ما این را نقض نمی‌کنیم؛ در این پژوهش، از توصیف سنتی تشخیص گامی فراتر می‌نهیم تا فرایندی بودن امر تشخیص را نمایان سازیم. سؤال مبتنی بر این بوده است که در چارچوب نشانه-معناسناسی گفتمانی، چه عواملی در گفتمان داستان کوتاه معاصر فارسی باعث شکل‌گیری تشخیص، به عنوان امری فرایندی می‌شوند و فرایند تشخیص، چگونه نظام روایی را

تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. فرض می‌شد که در ایجاد فرایند تشخیص، کارکرد القایی، فرایند تنشی، نظام فشارهای و گستره‌ای، از عوامل مهم هستند. در بُعد عاطفی گفتمان، ریتم، افعال مؤثر و نمود در شکل‌گیری فرایند تشخیص، از عوامل اثرگذار به‌شمار می‌روند. همچنین فرایند تشخیص، تحت تأثیر نظام حائلی، نظام تقابلی و عامل پس‌تندگی می‌باشد. با مطالعه داستان کوتاه دسته‌گل، اثر چوبک، ضمن تحلیل تشخیص به‌عنوان امری فرایندی و بررسی تأثیر آن بر کارکرد نظام روایی گفتمان، دریافتیم که این فرایند، با تأثیرگذاری بر چرخه معنا، دو سویه بیشینه‌ای و کمینه‌ای به‌وجود می‌آورد. چنانچه روند مسیر فرایند، به‌سوی ترفیع، استعلا و افزایش ابعاد انسانی باشد، تشخیص، بیشینه‌ای است و اگر روند، رو به زوال، تقلیل و کاهش ابعاد انسانی باشد، فرایند تشخیص، امری کمینه‌ای می‌باشد. این فرایند در چارچوب نشانه-معناشناسی گفتمان، به عناصری چون تعلیق کنش و عبور به جریان شوش-محور، با توجه به تغییر روابط فشارهای و گستره‌ای متمرکز است و نظام روایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به بازسازی معنا و ارائه تعریف جدیدی از تشخیص در مطالعات ادبی، منجر می‌گردد. فرایند تشخیص، با تأثیرگذاری بر روایت، باعث می‌شود تا روایت، مسیر شیءشدگی کنشگری را طی نماید. بنابراین، ریتم حرکتی آن به‌سمت‌گند شدن و انجماد است. از این‌رو، فرایند تشخیص، روایت را از وضعیت کنشی به‌سوی وضعیت شوشی و اُفت حضور سوق می‌دهد. تشخیص امری فرایندی است که از یک نقطه آغاز گشته و سپس در روابطی هم‌آمیخته و تنشی رشد نموده و تا جایی پیش می‌رود که سبب توقف حضور و سلب کامل حیات مخاطب نامه می‌شود.

منابع

- آیتی، اکرم (۱۳۹۲). «بررسی نشانه-معناشناسی گفتمان در شعر پی دارو چوپان نیما یوشیج». جستارهای ادبی. ش ۱. صص ۱۰۵-۱۲۳.
- آسیابادی، علی (۱۳۸۵). «فرافکنی و شخصیت‌بخشی در شعر حافظ». دانشکده ادبیات و علوم انسانی. س ۱۴. ش ۵۲ و ۵۳. صص ۱۳۴-۱۱۱.

- اسماعیلی، عصمت و ابراهیم کنعانی (۱۳۹۱). «بررسی نظام عاطفی گفتمان در شعر غزل برای گل آفتابگردان، سروده شفیع کدکنی بر اساس رویکرد نشانه-معناشناختی». پژوهش‌های ادبی. س ۹. ش ۳۶-۳۷. صص ۳۳-۹.
- ایران پورممان، فردین (۱۳۸۹). «تشخیص در اشعار شفیع کدکنی». رشد آموزش زبان و ادب فارسی. ش ۹۶. صص ۷۰-۶۲.
- بدوی، عبدالرحمن (۱۹۴۷). *الانسانیه و الوجودیه فی الفکر العربی*. مصر.
- برامکی، اعظم و غلامعلی فلاح (۱۳۹۲). «بازسازی معناهای عاطفی در فرایند ارزشی گفتمان در داستان نبرد رستم و سهراب: رویکرد نشانه-معناشناختی». *جستارهای زبانی*. ۶د. ش ۴. پایپ ۲۰. صص ۶۶-۴۵.
- پوشنه، اتنا (۱۳۹۱). «نظام ارزشی در گفتمان اتیک بر اساس داستان در خم راه». *مجموعه مقالات دومین همایش ملی نقد ادبی با رویکرد نشانه‌شناسی ادبیات*. به کوشش دکتر حمیدرضا شعیری. خانه کتاب: تهران. صص ۴۸۸-۴۶۳.
- چوبک، صادق (۱۳۸۴). *روز اول قبر*. چ ۲. جامه‌دران: تهران.
- داورپناه، امیر (۱۳۸۶). «شخصیت‌بخشی به مفاهیم انتزاعی در غزلیات شمس». *پژوهشگاه علوم انسانی*. ش ۶۳-۶۴. صص ۳۲۴-۲۹۴.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۵). *تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناسی گفتمان*. سمت: تهران.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۸). «از نشانه‌شناسی ساخت‌گرا تا نشانه-معناشناسی گفتمانی». *فصلنامه ادبی*. س ۲. ش ۸. صص ۵۱-۳۳.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۴). «تحلیل نشانه-معناشناختی هویت و مد، تن به مثابه حایل بین زبان و دنیا، نقد نشانه‌معناشناختی اجرای شعر پرفورمنس محمد آزر». *فرهنگ امروز*. <[http:// farhangemrooz.com/news/36356/](http://farhangemrooz.com/news/36356/)>
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۵). *نشانه-معناشناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی*. دانشگاه تربیت مدرس: تهران.
- شعیری، حمیدرضا و ترانه وفایی (۱۳۸۸). *راهی به نشانه-معناشناسی سیال، بررسی موردی ققنوس نیما*. انتشارات علمی و فرهنگی: تهران.
- شعیری، حمیدرضا و دینا آریانا (۱۳۹۰). «چگونگی تداوم معنا در چهل نامه کوتاه به همسر از نادر ابراهیمی». *فصلنامه نقد ادبی*. س ۴. ش ۱۴. صص ۱۸۵-۱۶۱.

- شعیری، حمیدرضا و سمیه کریمی‌نژاد (۱۳۹۱). «تحلیل نظام بودشی گفتمان: مطالعه موردی داستان داش آکل صادق هدایت». *مطالعات زبان و ترجمه*. ش ۳. صص ۴۵-۲۴.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰). *صورتخیال در شعر فارسی*. آگاه: تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲). *صورتخیال در شعر فارسی*. آگاه: تهران.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۳). *بیان*. فردوس: تهران.
- صفا، پریش (۱۳۸۰). «نمود و نقش های آن در زبان». *مجله مدرس*. تهران. د ۵. ش ۲۳. صص ۹۷-۱۱.
- فاضلی، مهیود و معصومه شیرین‌علیزاده کلور (۱۳۹۴). «بررسی نظام عاطفی گفتمان در شعر سفر به خیر شفیعی کدکنی با رویکرد نشانه-معناشناسی». *جستارهای زبانی*. ۶د. ش ۱. صص ۲۲۸-۲۰۵.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۱). *بیان، زیباشناسی سخن پارسی*. مرکز: تهران.
- گرمس، آلزیر داس ژولین (۱۳۸۹). *نقصان معنا*. ترجمه و شرح دکتر حمیدرضا شعیری. چ ۱. علم: تهران.
- مجدلی، وهبه (۱۹۷۴). *معجم مصطلحات الادب انگلیزی فرنی عربی*. بیروت.
- مدی، ارژنگ (۱۳۷۱). «بررسی صورتخیال در هفت پیکر نظامی». *فرهنگ*. ش ۱۰. صص ۴۰۸-۳۳۱.
- هاتفی، محمد (۱۳۸۸). *بررسی و تحلیل نشانه-معناشناختی رابطه متن کلامی و تصویر در متون ادبی*. رساله دکتری. دانشگاه تربیت مدرس. تهران.
- همتی، امیرحسین (۱۳۸۳). «تشخیص در شعر سلمان ساوجی». *کیهان فرهنگی*. ش ۲۱۳. صص ۶۵-۶۰.

- Asiabadi, Ali (2007). "Personification in Hafez Poetry". *Humanitarian and Literature University*. No. 52- 53. pp.11-134. [In Persian]
- Ayati, A. (2014). "The Discursive Semiosemtic Study of a Poem by Nima Yushij". *Jastarhaye Adabi*. No.1. pp.105-123. [In Persian]
- Badvi, A. (1947). *Alensaniyah val Vojudiya fi Fekr al Arabi*: Mesr. [In Arabic]
- Baramaki, A. & G. Falah (2014). "Reconstructing the Emotional Meaning in the Process of Discourse in Rostam and Sohrab on

- the Basis of Semiosemanctic Framework". *Jastarhaye Zabani*. No. 4. pp.54-66. [In Persian]
- Chubak, S. (2006). *The First Day in the Tomb*. Jamedaran: Tehran. [In Persian]
 - Cuddon, J.A. (1992). *A Dictionary of Literary Terms*. Tabriz : Chehr.
 - Davarpanah, A. (2008). "Personification in Shams Poetry". *Pazhuheshgah Olum Ensani*. No. 63-64. pp. 294-324. [In Persian]
 - De Gruyter, W. (2008). *The Powers of Personification*. Berlin: Walter De Gruyter GmbH& Co. KG,D, 10785.
 - Dirk, G. Mouton de Gruyter (2006). *Cognitive Linguistics*. Berlin: Walter De Gruyter. GmbH& Co. KG,D, 10785.
 - Esmaili, E. & E. Kanani (2013). "The Emotive Structure Study of Ghazal for Sunflower by Shafi Kadkani on the Basis of Semiosemanctic Framework". *Pazhuheshhaye Adabi*. No. 36-37. pp.9-33. [In Persian]
 - Fazeli, M. & M. Alizadekolur (2016). "The Emotive System of Discourse in a Poet by Shafi Kadkani on the Basis of Semiosemanctic Framework". *Jastarhay e Zabani*. No.1. pp.205-228. [In Persian]
 - Fontanille, J. (1999). *Sémiotique et Littérature*. Paris: Essais de Méthode. PUF.
 - Gray, M. (1986). *A Dictionary of Literary Terms*. England : Longman.
 - Greimas, A. J. (2011). *Imperfection of Meaning*. Elm: Tehran. Translator: Hamidreza Shairi. [In Persian]
 - Hamilton, A. CH. (1990). *The Spenser Encyclopedia*. London: University of Toronto.
 - Hatefi, M. (2010). "Semiosemanctic Study of the Relation between Images and Words in Literary Works". *Tarbiat Modares University*: Tehran. [In Persian]
 - Hemati, A. (2005). "Personification in Savoji's Poetry". *Keyhanfarhangi*. No. 213. pp.60-65. [In Persian]
 - Iranpoormaman, F. (2011). "Personification in Shafi Kadkani's Poetry". *Roshde Amuzesh Zaban Adab Farsi*. pp.62-70. [In Persian]

- Kazazi, M. (2003). *Expression, Aesthetic Study of Persian Expressions*. Markaz: Tehran. [In Persian]
- Khalida, M. (2013). The Use of Personification in George Orwell's Novel *Animal Farm*. Dissertation. Ouargla: Kasdi Merbah University.
- Madi, A. (1993). "The Study of Images in Haft Peykar by Nezami". *Farhang*. No. 10. pp.331-408. [In Persian]
- Majdi, V. (1974). *Mojam Mostalahat al Adabekelizi Frensi Arabi*: Beirut. [In Arabic]
- Perrine, L. (1974) . *Literature (Poetry the Elements of Poetry)*. New York: Harcourt Brace Jovanovich, Inc.
- Poushaneh, A. (2013). "Value System in Ethique Discourse: Based on the Road Story". *Nameye Naqhd*. A Collection of Papers at the 2nd National Iranian Symposium on Literary Theory and Criticism. vol 2 . Hamidreza Shairi .Tehran: Book Home. pp:463-488. [In Persian]
- Priminger, A. (1969). *The Encyclopedia of Poetry and Poetics*. U.S.A.: Princeton.
- Safa, P. (2002). "Aspect and its Roles in Language". *Tarbiat Modares University*: Tehran. No .23. pp. 11-97. [In Persian]
- Shairi, H. (2006). *Discursive Semiosemtic Analysis*. Samt: Tehran. [In Persian]
- Shairi, H. (2010). "From Formative Semiosis to Discursive Semiosemtics". *Fasname Naghde Adabi*. No. 8. pp.33-51. [In Persian]
- Shairi, Hamidreza & Tarane Vafayi (2010). *A Way to Abstract Semiosemtic, A Case Study of Ghoghhus by Nima*. Elmi Farhangi: Tehran. [In Persian]
- Shairi, H. & D. Aryana (2012). "The Continuance of Meaning in Fourty Letters to my Wife by Nader Ebrahimi". *Fasname Naghde Adabi*. No. 1. pp.161-185. [In Persian]
- Shairi, H. & S. Kariminejad (2013). "A Case study of Dashakol by Hedayat on the Basis of Presence System". *Motaleat Zaban va Tarjome*. No. 3. pp. 24-45. [In Persian]
- Shairi, H. (2015). " Semiosemtic study of Identity and Fashion". *Tarbiat Modares University*. Under publishing: Tehran. [In Persian].

- Shairi, H. (2017). *Semiosemtic in Literature: Theory and Practical Discourse Analysis*. Tarbiat Modares University: Tehran. [In Persian]
- Shafi Kadkani, M. (1992). *Images in Persian poetry*. Agah: Tehran. [In Persian]
- Shafi Kadkani, M. (1994). *Images in Persian Poetry*. Agah: Tehran. [In Persian]
- Shamisa, S. (1995). *Expression*. Ferdos: Tehran. [In Persian]
- Walter, G. (2008). *The Power of Personification*. Gmbh & Co. KG, D:10785-Berlin: Germany.